

عمرو بن بحر جاحظ

(۲۵۵-۱۵۰هـ)

(۸۶۸-۷۶۷م)

### ادیب فیلسوف (بخش دوم)

آقای دکتر محسن جهانگیری

استاد دانشگاه تهران

(از ص ۱ تا ۲۶)

تاریخ دریافت: ۹۰/۰۴/۰۵

تاریخ پذیرش: ۹۰/۱۲/۰۹

#### چکیده:

جاحظ مانند ولتر، نویسنده سرشناس فرانسوی، ادیب فیلسوف است، یعنی بعد ادبی وی بر بعد فلسفی اش غالب است. او مانند سایر ادیبان و نویسندگان بزرگ جهان به همه علوم و معارف عصرش اعم از فلسفه و کلام و سیاست و اقسام و الوان آداب و ادیان و مذاهب اشراف داشته و در برخی از آنها ماهر و حاذق بوده و کتاب و رساله نوشته است. بزرگترین امتیاز جاحظ در میان نویسندگان عهد قدیم در این است که او مانند نویسندگان معروف عهد جدید و معاصر درباره واقعیات زندگی و مسائل روز جامعه از قبیل برتری نژادی، اختلافات دینی و مذهبی و خصوصیات صنفی و حتی اخلاق و رفتار افراد اندیشیده و به جامعه آرمانی و به اصطلاح مدینه فاضله عنایت نکرده است. او نمی خواسته در ذهن خود جامعه ای آرمانی بسازد و انسانها را به سوی آن سوق دهد، بلکه وجهه همتش تنها شناختن و شناساندن جامعه موجود عصرش بوده است. او در تفکرات و تأملات فلسفی خود نیز مانند فیلسوفان طبیعت شناس یونان پیش از سقراط درباره واقعیات محسوس و ملموس اندیشیده و از تفکر و بحث در خصوص کلیات و انتزاعیات ماورای حس و محسوسات خودداری کرده است. جاحظ نویسنده و فیلسوفی شاد و خندان بوده، به تمام شؤون حیات عشق می ورزیده و مانند ولتر هم خود می خندیده و هم دیگران را می خندانده است.

**واژه های کلیدی:** جاحظ، جامعه آرمانی، جامعه واقعی، واقعیات، اختلافات دینی،

اختلافات نژادی، بعد ادبی، بعد فلسفی.

---

نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: Jahangiry@ut.ac.ir

\* با عرض پوزش در شماره قبلی سهواً نشانی الکترونیکی اپراتور به جای نویسنده اصلی چاپ شده است.

## مقدمه

ابوعثمان عمرو بن بحر بن محبوب بن فزارة کِنانی لَیثی (ابن خَلکان، ۱۳۹۷. ۴۷۰) (منسوب به لَیث بن بکر بن عبد مناف بن کِنانه بن خَزیمه) معروف به جاحظ؛ به روایتی از صُلب کِنانیان بوده است (یاقوت، ۱۳۳۰. ۷۴؛ ابن المرتضی، ۱۳۸۰. ۶۸). بنابراین می‌توان او را عرب خالص شناخت و به روایتی دیگر آزاد شده آنان، ابوالقلمس عمرو بن قُلع کِنانی فُقیمی و یا فُقیمی بوده است (یاقوت، همان). از آنجا که فزارة جدّ جاحظ سیاه بوده، این احتمال پیش آمده که او از نژاد سیاه و افریقایی بوده باشد (بلات، دارالفکر، بیتا؛ سندوبی، ۱۳۵۰. ۱۴، ۱۱). جاحظ در زبان عربی به کسی گفته می‌شود که حدقه چشمش برآمده است و او را بدین جهت جاحظ نامیدند که چشمانی مانند چشمان وزغ داشته، هر دو حدقه اش بیرون آمده بوده است. به همین مناسبت، او را حَدَقی نیز خوانده‌اند (ابن خَلکان، همان؛ سمعانی، ۱۶۲/۳). برخی نوشته‌اند: او در جوانی و حتی در دوران پیری از لقب جاحظ کراهت داشته و می‌کوشیده اسم خود را عمرو بن بحر و بیشتر ابوعثمان معرفی کند. او گفته است، من کنیه ام را سه روز فراموش کردم تا به خانه آمدم و از خانواده پرسیدم، آنها گفتند ابوعثمان است (یاقوت، همان؛ خطیب، ۲۱۴). اما او در دوران پیری آحياناً خود را جاحظ هم خوانده است و گویا در این دوران مانعی نمی‌دید که دوستانش هم وی را با این لقب بخوانند (جاحظ، *البخلاء*، ۱۹۴۸: ۱۹۵؛ بلات، ۱۰۰). حسن سندوبی توجه داده که پس از وی لقب جاحظ عنوان جامعیت فنون علم، اصناف آداب و اقسام و الوان بلاغات شناخته شد و عده‌ای از ارکان و اقطاب علم و ادب بدین لقب افتخار یافتند؛ ابوزید بلخی (فوفو ۵۳۲۲) جاحظ خراسان، ابن العمید (فوفو ۵۳۵۹) و یا محمود بن عزیز عارضی (فوفو ۵۵۲۱) جاحظ ثانی ملقب شدند (سندوبی، همان، ص ۱۸).

**آشنایی با زبان پارسی:** جاحظ در بصره و بغداد زندگی کرده و در این دو شهر خانواده‌های بسیاری از ایرانیان اقامت داشتند. مسلماً او که متأدبی معاشر و متکلمی متفحص و فرهنگ‌دوست بود، با آنها مجالست و مخالطت کرده و به احتمال قوی از آنها زبان پارسی آموخته است که در آثارش هویداست. برای نمونه در *الحيوان*، آنجا که درباره زرافه زرافه سخن می‌گوید می‌نویسد: اسم آن به زبان پارسی «اشتر گاو پلنگ» است. معنی اشتر بعیر، معنی گاو بقره و معنی پلنگ ضبع است. همچنین نوشته است پارسیان

چیز تلخ و شیرین را ترش و شیرین گویند (جاحظ، *الحيوان*، ج ۱، تحقیق عبدالسلام هارون، مصر، ۱۳۵۸/۱۹۶۵م، ص ۱۴۳-۱۴۲). در *البيان والتبيين* نیز آورده است که شاعران عرب جهت شیرین و نمکین کردن اشعار خود، در آنها لغات فارسی به کار می‌برند چنان که عمّانی در قصیده‌ای که در مدح هارون الرشید سروده گفته است:

مَنْ يَلْفَهُ مِنْ بَطَلٍ مُسْرِنٍ (پیروز) فِي زَغَفَةٍ (زره محکم) مُحْكَمَةٍ بِالسَّرْدِ

تَجُولَ بَيْنَ رَأْسِهِ وَ«الكَرْدِ»

شاهد در «کرد» معرّب گردن است. باز گفته است:

لَمَّا هَوَى بَيْنَ غِيَاضِ الْأَسَدِ وَ صَارَ فِي كَفِّ الْهَزْبِ الْوَرْدِ

أَلَى يَذُوقُ الدَّهْرَ آبَ سَرْدِ

شاهد در «آب سرد» است. و همچنین یزید بن ربیعة بن مُفَرِّغٍ از شعرای دولت اموی گفته است:

آب است نبیذ است عَصَارَاتِ زَبِيبِ اسْتِ

سُمِّيَهُ رُوسِيبِ اسْتِ

سمیّه مادر زیاد بن ابیه بوده است. روسپید معروفه.

شاهد در «آب»، «است» و «روسپید است» می‌باشد. و قول أسود بن کریمه:

لِزِمِ الْغَرَامُ ثُوبِي بُكْرَةً فِي يَوْمِ سَبْتِ

فَتَمَايَلْتُ عَلَيْهِمْ مِيلَ زَنْجِي بِمَسِيْتِ

قَدْ حَسَا الدَّادِيَّ صِرْفًا أَوْ عُقَارًا بِإِيْحَسْتِ<sup>(۲)</sup>

ثُمَّ كَفْتُم دُورِبَادَ وَ يَحْكُمُ أَنْ خَرَّ كَفْتِ:

إِنَّ جِلْدِي دَبَّعْتَهُ أَهْلُ صَنْعَاءِ بَجَفْتِ

وَ أَبُو عَمْرَةَ عِنْدِي أَنْ كُورُ بُدْ نَمَسْتِ

جَالِسُ أُنْدَرِ مَكْنَادَ أَيَا عَمْدِ بِيَهْشْتِ

(جاحظ، *البيان والتبيين*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، ج ۱، قاهره، ۱۳۶۷هـ، ۱۹۴۸م، ص ۱۴۴-۱۴۳)

شاهد: کلمه «زنگی»، «مستی»، پایخست<sup>۱</sup> (هر چیزی که در زیر پای کوفته شده باشد)، «دورباد»، «آن خرگفت»، «آن کور بُد نمست»، «اندر مکناد ببهشت». شواهد مزبور دلالت می‌کند که او فارسی می‌دانسته است. اما ادعای برخی از پژوهندگان جدید که بر پایه همان ابیات و نظایر آنها نوشته‌اند که او زبان فارسی نیکو می‌دانسته است (سندوبی، همان، ص ۳۹؛ البیرنصری، *فلسفه المعتزله*، ج ۱، مصر، اسکندریه، ص ۲۱) حدسی بیش نیست.

**شعر جاحظ:** با اینکه کتاب‌ها و رساله‌های بسیاری به وی نسبت داده‌اند، ولی تاکنون دیوان شعری به وی منسوب نشده است و اصولاً او هرگز به شعر و شاعری شهرت نیافته است. البته در برخی از امهات کتب از جمله کتاب *الأمالی* ابوعلی قالی (قالی، ابوعلی، *الأمالی*، ج ۱، ص ۱۶۸)، *معجم الأدبای یاقوت*، (یاقوت، همان، ص ۸۲-۸۱) *روضات خوانساری* (خوانساری، همان، ج ۵، ص ۳۲۶-۳۲۵) و... ابیات پراکنده‌ای از وی روایت شده است که سست و رکیک می‌نماید و شایسته مقام ادبی وی نیست. برخی نیز در صحت انتساب آنها به وی تردید کرده‌اند، و اگر انتساب هم درست باشد، به احتمال قوی از آثار دوره اول زندگی اوست که هنوز به حد کمال نرسیده بوده است، از جمله:

أنا أباكى خوف الفراق لأنى  
بألذى يفعل الفراقُ عليماً  
أنا مُستيقنٌ بأنَّ مقامى  
و مسير الحبيب لا يستقيم

(قالی، همان)

يطيبُ العيشُ أن تلقى حكيماً  
غِذاه العلمُ والفهمُ المُمصِبُ  
فَيَكشِفُ عنك حيرة كلِّ جهلٍ  
و فضل العلمِ يَعْرِفه اللَّبيبُ  
سَقام الحرصِ لیسَ له شفاءً  
و داء الجهلِ لیسَ له طبیبُ

جاحظ، *الحيوان*، ج ۱، ص ۵، مقدمه عبدالسلام هارون

جاحظ نویسنده‌ای واقع‌بین بود؛ در واقعیات زندگی اعم از عقاید دینی، افکار سیاسی، اعمال و رفتار ارباب ادیان، اشتراکات و اختلافات جنسی، خصایص نوعی، تبعیض و برابری نژادی، اخلاق صنفی و فردی می‌اندیشید و به مسائل و امور انتزاعی و آرمانی توجه نداشت. او هرگز نمی‌خواست در ذهن خود مدینه فاضله، شهر آرمانی و انسانی کامل و نمونه بسازد و افراد جامعه را به سوی آن هدایت کند، بلکه آنچه وجهه هم‌تتش بود شناختن و شناساندن جامعه‌ای بود که در آن زندگی می‌کرد و انسان‌هایی که با آنها

معاشرت داشت. لذا چنان که نوشته خواهد شد، او در جمیع جریانات موجود در جامعه خود و همچنین اصناف و اشخاص و اعضای آن کتاب و رساله نوشت؛ مثلاً در مسائل کلامی که رایج در جامعه بود، کتاب *خلق القرآن*، کتاب *فی الرد علی المشبهه*، کتاب *فی الرد علی الیهود*، کتاب *فی الرد علی النصارى*، کتاب *الإعتزال*، کتاب *الإمامة* و... را نوشت. و در موضوعات سیاسی و تاریخی مانند کتاب *العرب والموالی*، کتاب *العرب و العجم* و *رسالة فی الفضائل الأترک نکاشت*؛ این رساله به مناسبت دخول ترک‌ها به لشکر معتصم نگارش یافته است و کتاب *سودان و بیضان* (سیاهان و سفیدان) و... را تألیف کرد. در اخلاق معمول در جامعه و طبقات مردم، کتاب *البخلاء*، کتاب *السلطان و أهله*، کتاب *الجواری*، *الحاسد و المحسود*، *النساء*، *الإخوان*، *الحزم والعزم*، *الأمل والمأمول*، *الإستبداد والمشاوره فی الحروب*، *القضاة والولاة و غیش الصناعات* و... را پدید آورد. در فلاح و کشاورزی به تألیف کتاب *الزّرع والتخل*، در جانورشناسی کتاب *الأسد و الذئب* (شیر و گرگ)، کتاب *البغال* و کتاب *الحيوان* پرداخت و حتی حيله‌های دزدان و گدایان نیز از چشمش دور نماند، که *رسالة فی حیل اللصوص و المتکدّین* را به رشته تحریر درآورد و خلاصه چنان که مشاهده خواهد شد، تقریباً در تمام موضوعات و مسائل اجتماعی که امروز هم در جوامع مختلف مورد بحث و گفت‌وگوست رساله تألیف کرد.

جاحظ نویسنده‌ای شاد و خندان، بذله‌گو و طنزنویس بود. خنده را دوست داشت، خود می‌خندید و دیگران را نیز می‌خندانید. از مزاح و شوخی لذت می‌برد ولو ظاهراً به زیانش باشد، چنان که به شوخی و برای خنده نوشت، مرا احدی جز دو زن شرمگین نساخت. یکی را در عسکر دیدم، قامتی بلند داشت و من در حال خوردن طعام بودم. خواستم با وی مزاح کنم گفتم: *إنزلی کُلّی مَعنا: بیایید پایین با هم غذا بخوریم*، او گفت: *إصعد أنت حتّی تری الدنيا!* تو بیا بالا تا دنیا را ببینی! (دکتر فوزی عطوی الجاحظ دائرة معارف عصره ص ۱۹) اما داستان زن دوم را که قبلاً نقل کردیم، بدین صورت بود که زنی وی را به دکان زرگری برد و به وی گفت مثل این بساز، جاحظ مبهوت شد و از زرگر سؤال کرد، زرگر گفت، او از من خواسته بود صورت شیطانی بسازم، من گفته بودم نمی‌دانم چگونه بسازم، اکنون تو را آورد و گفت: مثل این بساز.

جاحظ در نوشته‌های خود، به روش استهزاء و ریشخند نیز گرایش شدید می‌داشت. او در آثارش از این روش بهره می‌گرفت و به‌ویژه در رساله *التربیع والتدویر* آن را به اوج خود رسانید. جاحظ بسیار خوش‌بین بوده، تمام مظاهر زندگی و شئون حیات را دوست می‌داشته است. نقل کرده‌اند از ابوالعیناء پرسیدند جاحظ چه چیزی را دوست می‌داشت؟ پاسخ داد: کاش می‌دانستم جاحظ چه چیزی را دوست نمی‌دارد (جاحظ، همان، ج ۱، ص ۲۴، مقدمه عبدالسلام هارون).

او برای نشان دادن حسن و خوبی خنده و قبح و کراهت گریه و ناله طبق روش خود از عقل و نقل و سیره بزرگان دلیل می‌آورد. چنان‌که از قرآن مجید به آیه مبارکه «وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكٌ وَأَبْكِي» [سوره نجم (۵۳)، آیه ۴۴]: (و این که او خندانید و گریانید) و «وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَأَحْيِي» [همان سوره، آیه ۴۵]: (و این که او می‌رانید و زنده گردانید) به این صورت استشهاد می‌کند که خداوند خنده را در برابر حیات و زندگی قرار داد و گریه را در برابر مرگ. او می‌افزاید که اگر خنده قبیح بود، خداوند آن را به خود نسبت نمی‌داد و به دادن چیزی که قبیح است به بندگانش منت نمی‌گذاشت. باز تأکید می‌کند که اگر موقعیت و اثر خنده در مسرت نفس، عظیم، و در مصلحت آن، کبیر نبود، خداوند آن را دراصل طباع و اساس ترکیب انسان قرار نمی‌داد. ما می‌بینیم اولین چیزی که از کودک ظاهر می‌شود، رانش بدن پاک و بدنش بدان پرورش می‌یابد و خونس افزون می‌گردد خنده است. آن علت مسرت کودک و ماده قوت اوست و به علت مزیت و برتری خنده است که عرب فرزندان‌شان را بَسَام، ضَحَّاك، طَلِيق و طَلِيق(خندان و گشاده‌رو) اسم می‌گذارند. پیامبر (ص) می‌خندید و اظهار فرح و شادی می‌کرد و صالحان نیز می‌خندیدند و شادی می‌کردند و هرگاه می‌خواستند کسی را مدح کنند می‌گفتند او خندان و بَسَام است و اگر می‌خواستند مذمت کنند می‌گفتند: او عَبَس و کریه است. خلاصه، جاحظ نویسنده‌ای خندان است و خنده را خوب و زیبا می‌داند اما مشروط بر آن که از حد اعتدال نگذرد و به وقار و شخصیت انسان آسیب نرساند (جبری، همان، ص ۱۵۳-۱۵۲؛ جاحظ، همان، ج ۶، ص ۶).

**آثار:** جاحظ تنها نویسنده کثیرالتألیف عصر خود نبوده، بلکه به جرئت می‌توان او را در ردیف پرکارترین نویسندگان اعصار قرار داد که به زبان عربی کتاب و رساله نوشته‌اند.

او در زبان و ادبیات عرب نیز نه‌تنها مهارت و حذاقت داشته بلکه از شگفتی‌های تبار و زبان و زمانش به شمار آمده است. او در رشته‌ها و شاخه‌ها و موضوعات گوناگون و معارف دوران‌ش از ادب، سیاست، دین، فلسفه، تاریخ، کلام، اخلاق، رفتار اقشار و اصناف مختلف جامعه و حتی اشخاص و افراد به تصنیف و تألیف پرداخته و آثار کثیری به یادگار گذاشته است که برخی از آنها جداً ارزنده و قابل‌تحسین است. ابن‌المرتضی در *طبقات* خود آورده است که: او را مصنفات کثیری است در توحید و اثبات نبوت و امامت و فضایل معتزله و غیر آن که نافع است (ابن‌المرتضی، همان، ص ۶۸). مسعودی نوشته است: «از اهل علم و روایت، کسی شناخته نشده که بیشتر از جاحظ کتاب نوشته باشد» (مسعودی، همان، ج ۴، ص ۱۹۵).

ابن‌جوزی (ف ۶۵۴ه) در کتابخانه ابوحنیفه در بغداد ۳۶۰ اثر از وی دیده است (جاحظ، همان، ج ۱، مقدمه عبدالسلام هارون، ص ۵). یاقوت در *معجم‌الادباء* حدود صد و بیست و هشت اثر به وی نسبت داده است (یاقوت، همان، ص ۱۱۰، ۱۰۶). ابن‌ندیم در *الفهرست* شماره کتب و رسالات او را تا صد و سی جلد ضبط کرده است (ابن‌الندیم، همان). آقای عبدالسلام محمد هارون هم نوشته است: مؤلفات جاحظ از سیصد و شصت اثر تجاوز می‌کند (جاحظ، همان). ضبط و ثبت نام تمام آثار وی از حوصله یک مقاله خارج است. ما در اینجا نخست از تعدادی فقط نام می‌بریم، و مقصود از آن صرفاً نشان دادن سعه علم و گستره اطلاع وی به موضوعات مختلف علمی و اجتماعی و همچنین اقتدار تخیل و انعطاف اندیشه وی در امور و مسائل متضاد است که ملاحظه خواهد شد او هم رساله در مدح نبیذ نوشته و هم در ذم آن، هم در ذم کتاب و هم در مدح آنها، هم در مدح وراقین و هم ذم ایشان. البته پس از ثبت نام آثار وی، به ترتیب اهمیت درباره چند اثر مهم وی کمی سخن خواهیم گفت. شایسته توجه است که کتابهای کلامی وی مانند کتابهای کلامی اسلاف معتزلی وی: واصل بن عطا، ابوالهذیل و نظام به توسط اشاعره از بین رفته و جز رسائل کوتاه و ناقصی همچون *فضیلة علم الکلام*، و *فضیلة المعتزلة* که اصالت صحت انتساب آنها محل بحث است باقی نمانده است، ولی از آثار غیر کلامی وی تعداد سی کتاب و رساله به‌طور کامل و از پنجاه رساله هم پاره‌هایی موجود است.

بسیاری از کتب و رسالات موجود او به همت پژوهندگان و ادیبان عرب و برخی خاورشناسان به طبع رسیده که ما بعداً به ذکر آنها خواهیم پرداخت. اینک فهرست آثار او بر پایه الفهرست ابن ندیم و معجم الأدبای یاقوت:

- ۱- الحيوان، ۲- البيان والتبيين، ۳- الزرع والنخل، ۴- الفرق بين النبي و المتنبي،
- ۵- المعرفة، ۶- جوابات كتاب المعرفة، ۷- مسائل كتاب المعرفة، ۸- الرد على اصحاب
- الإلهام، ۹- نظم القرآن (در سه نسخه)، ۱۰- المسائل فى القرآن، ۱۱- فضيلة المعتزلة،
- ۱۲- الرد على المشبهة، ۱۳- الامامة على مذهب الشيعة، ۱۴- حكاية قول اصناف الزيدية،
- ۱۵- العثمانية، ۱۶- الأخبار و كيف تصح؟، ۱۷- الرد على النصارى، ۱۸- عصام المريد،
- ۱۹- الرد على العثمانية، ۲۰- امامة معاوية، ۲۱- امامة بنى عباس، ۲۲- القيان (جمع قين
- به معنای برده)، ۲۳- القواد (جمع قائد)، ۲۴- اللصوص (جمع لصّ به معنای دزد)، ۲۵-
- ذكر ما بين الزيدية والرافضة، ۲۶- المخاطبات فى التوحيد، ۲۷- صناعة الكلام، ۲۸-
- تصويب علىّ فى تحكيم الحكمين، ۲۹- وجوب الإمامة، ۳۰- الأصنام، ۳۱- الوكلاء
- والموتكلىين، ۳۲- الشارب والمشروب، ۳۳- افتخارالشتاء والضيف، ۳۴- المعلمين، ۳۵-
- الجوارى، ۳۶- نوادرالحسن، ۳۷- البخلاء، ۳۸- فرق ما بين بنى عبدشمس و مخزوم، ۳۹-
- العرجان (جمع أعرج:لنگ) والبرصان (جمع أبرص)، ۴۰- فخرالقحطانية والعذنانية، ۴۱-
- التربيع والتدوير، ۴۲- الطفيليين، ۴۳- اخلاق الملوک، ۴۴- الفتیان، ۴۵- مناقب
- جندالخلافة و فضائل الأتراك، ۴۶- الحاسد والمحسود، ۴۷- الرد على اليهود، ۴۸-
- الصرحاء (جمع صريح به معنای خالص و صاف) والهجناء (جمع هجين به معنای لثيم)،
- ۴۹- السودان والبيضان، ۵۰- المعاد والمعاش، ۵۱- النساء، ۵۲- التسوية بين العرب
- والعجم، ۵۳- السلطان و اخلاق اهله، ۵۴- الوعيد، ۵۵- البلدان، ۵۶- الأخبار، ۵۷- الدلالة
- على أن الإمامة فرض، ۵۸- الإستطاعة و خلق الأفعال، ۵۹- المقينيين (آرايشگران
- عروس)، ۶۰- والغناء والصنعة، ۶۰- الهدايا، ۶۱- الإخوان، ۶۲- الرد على من أُلحد فى
- كتاب الله عزّ و جلّ، ۶۳- كتاب آى القرآن، ۶۴- العاشق الناشى و المتلاشى، ۶۵- حانوت



عطار، ٦٦- التمثيل، ٦٧- فضل العلم، ٦٨- المزاح والجد، ٦٩- جمهرة الملوك، ٧٠-  
الصّولجة (جمع صوّلجان معرّب چوگان)، ٧١- ذمّ الزّناء، ٧٢- التّفكّر والإعتبار، ٧٣-  
الحجر والتّبوءة، ٧٤- إلى ابراهيم بن المدبّر في المكاتب، ٧٥- إحالة القدرة على الظلم، ٧٦-  
أمّهات الأولاد، ٧٧- الإعتزال و فضله عن الفضيلة، ٧٨- الأخطار والمراتب والصناعات،  
٧٩- أحداثثة العالم، ٨٠- الردّ على من زعم أنّ الإنسان جزء لا يتجزّء، ٨١- أبي النّجم و  
جوابه، ٨٢- التّفاح، ٨٣- الأّنس والسّلوّة، ٨٤- الحزم والعزم، ٨٥- الكبّر المُستحسن  
والمُستقبح، ٨٦- نقض الطبّ، ٨٧- عناصر الآداب، ٨٨- تحصين الأموال، ٨٩- الأمثال،  
٩٠- فضل الفّرس على الهماج (يابو)، ٩١- رسالته إلى أبي الفرج بن نجاح في إمتحان  
عقول الأولياء، ٩٢- رسالته إلى أبي النّجم في الخراج، ٩٣- رسالته في القلم، ٩٤- رسالته  
في فضل إتخاذ الكتب، ٩٥- رسالته في كتمان السرّ، ٩٦- رسالته في مدح النّبذ، ٩٧-  
رسالته في ذمّ النّبذ، ٩٨- رسالته في العفو والصّفح، ٩٩- رسالته في إثم السّكر، ١٠٠-  
رسالته في الآمل والمأمول، ١٠١- رسالته في الحلية، ١٠٢- رسالته في ذمّ الكّتاب، ١٠٣-  
رسالته في مدح الكّتاب، ١٠٤- رسالته في مدح الورّاقين، ١٠٥- رسالته في ذمّ الورّاقين،  
١٠٦- رسالته فيمن يسمّى من الشعراء عمراً، ١٠٧- رسالته في فرط جهل يعقوب بن  
اسحاق الكندي، ١٠٨- رسالته في الكرم إلى أبي الفرج بن نجاح، ١٠٩- رسالته اليتيميّة،  
١١٠- رسالته في موت أبي حرب الصّفّار البصرى، ١١١- رسالته في الميراث، ١١٢-  
رسالته في كمّيّات الكيمياء، ١١٣- رسالته في الإستبداد والمشاورة في الحرب، ١١٤-  
رسالته في الردّ على القوّليّة، ١١٥- الأسد والذئب، ١١٦- الملوك والأمم السّالفة والباقيّة،  
١١٧- القضاة والولاة، ١١٨- العالم والجاهل، ١١٩- التردّ والشّطرنج، ١٢٠- غشّ  
الصناعات، ١٢١- خصومة الحول (جمع احوول: لوچ) العور (جمع اعور: يك چشم)، ١٢٢-  
ذوى العاهات، ١٢٣- المغنيّين، ١٢٤- اخلاق الشّطار (جمع شاطر: لغيم)، ١٢٥- التّبصر  
بالتّجارة، ١٢٦- المحاسن والأضداد، ١٢٧. النابغة (ياقوت، همان، ص ١١٠-١٠٦؛ ابن النّديم،

کتب و رسائل جاحظ به وسیله برخی از خاورشناسان و پژوهندگان عرب به چاپ رسیده است، از جمله آقای حسن سندوبی رسائل زیر را تصحیح و در دو جزء در سال ۱۳۵۲/۱۹۳۳م در قاهره به طبع رسانیده است:

۱- خلاصه کتاب العثمانیة (ابوجعفر اسکافی این کتاب را نقض کرده و در برابر آن رساله نقض کتاب العثمانیة را تألیف کرده است)، ۲- من کتاب فضل هاشم علی عبد شمس، ۳- من کتاب حجج النبوة، ۴- من کتاب الحجاب، ۵- من کتاب التریع والتدویر، ۶- من کتاب إستحقاق الإمامة، ۷- من رسالته فی صناعات القواد، ۸- من کتابه فی النساء، ۹- من رسالته فی الشارب والمشروب، ۱۰- من رسالته فی مدح التبیذ، ۱۱- من رسالته فی بنی أمیة، ۱۲- من رسالته فی العباسیة، ۱۳- من رسائله الخاصة کتب أبوعثمان إلى أبي الفرج الکاتب فی المودة والمخالطة.

آقای پل کراوس و محمد طه الحاجری، رساله المعاد والمعاش، کتمان السرّ و حفظ اللسان، کتاب فی الجدة والهزل و رساله فصل ما بین العداوة والحسد را تصحیح کرده اند که در سال ۱۹۴۳م در قاهره به چاپ رسیده است.

آقای دکتر محمد طه الحاجری نیز رسالات زیر را تصحیح کرده و در سال ۱۹۸۲م در بیروت انتشار داده است:

۱- رساله رثاء و تأبین (گریستن بر مرده و شمردن محاسن وی)، ۲- فصل فی الهجاء، ۳- تفاریق من کلام الجاحظ عن محمد بن الجهم، ۴- رساله فی علی بن أبی طالب و آله من بنی هاشم، ۵- رساله فی الترجیح والتفضیل، ۶- رساله الجدة والهزل، ۷- رساله المعاد والمعاش، ۸- رساله فصل ما بین العداوة والحسد، ۹- رساله کتمان السرّ و حفظ اللسان.

آقای عبدالأمیر علی مهنّا رسائل زیر را در سال ۱۹۸۸م در بیروت به طبع رسانیده است:

۱- مناقب التّرك، ۲- رساله المعاد والمعاش، ۳- السرّ و حفظ اللسان، ۴- فخر السودان علی البیضان، ۵- رساله فی الجدة والهزل إلى أبی الولید محمد بن احمد بن أبی

دوآد فى نفى التّشبيه، ٧- رساله إلى أبى عبدالله احمد بن أبى داود يخبر فيها بكتاب الفتيا، ٨- رساله إلى أبى الفرج بن نجاح الكاتب، ٩- ما بين العداوة والحسد، ١٠- رساله فى صناعات القوآد، ١١- رساله فى النّابته إلى أبى الوليد محمّد بن احمد بن أبى داود، ١٢- الحجاب، ١٣- مفاخرة الجوارى والغلمان، ١٤- القيان.

آقأى عبدالسلام محمّد هارون محقق مصرى و مصحح كتاب الحيوان رسائل زير را كه تعدادشان به بيست و نه رساله مى رسد تصحيح و در سال ١٩٩١/٥١٤١١م در دو مجلد در مصر به طبع رسانده است:

١- مناقب التّرك، ٢- المعاش والمعاد، ٣- كتمان السرّ و حفظ اللّسان، ٤- فخر السّودان على البيضان، ٥- فى الجتّ والهزل، ٦- فى نفى التّشبيه، ٧- فى كتاب الفتيا، ٨- إلى أبى الفرج بن نجاح الكاتب، ٩- فصل ما بين العداوة والحسد، ١٠- صناعات القوآد، ١١- فى النّابته إلى أبى الوليد محمّد بن أبى داود، ١٢- كتاب الحجاب، ١٣- مفاخرة الجوارى والغلمان، ١٤- كتاب القيان، ١٥- ذمّ اخلاق الكتاب، ١٦- كتاب البغال، ١٧- الحنين إلى الأوطان، ١٨- فى الحاسد والمحسود، ١٩- من كتابه فى المعلمين، ٢٠- من كتابه فى التّربيع والتّدوير، ٢١- من رسالته فى مدح التّبيذ و صفة أصحابه إلى الحسن بن وهب، ٢٢- من كتابه فى طبقات المُعنيّين، ٢٣- من كتابه فى النّساء، ٢٤- من رسالته فى مناقب التّرك و عامّة جندالخلافة، ٢٥- من كتابه فى حجج النّبوة، ٢٦- من كتابه فى خلق القرآن، ٢٧- من كتابه فى الردّ على النّصارى، ٢٨- من كتابه فى الردّ على المشبّهة، ٢٩- من كتابه فى مقالة العثمانية، ٣٠- المسائل والجوابات فى المعرفة، ٣١- المعاد والمعاش، ٣٢- من رسالته فى الجتّ والهزل، ٣٣- من كتابه فى الوكلاء، ٣٤- من كتابه فى الأوطان والبلدان، ٣٥- من رسالته فى البلاغة والأيجاز، ٣٦- من كتابه فى تفضيل البطن على الظّهر، ٣٧- من كتابه فى النّبل والتّنبيل و ذمّ الكبير، ٣٨- من رسالته فى المودة والخالطة إلى أبى الفرج، ٣٩- من كتابه فى استحقاق الإمامة، ٤٠- من رسالته فى استيجاز الوعد، ٤١- من رسالته فى تفضيل النّطق على الصّمت، ٤٢- من كتابه فى

صناعة الكلام، ۴۳- مدح التجارة و ذم عمل السلطان، ۴۴- من كتابه في الشارب والمشروب، ۴۵- من كتابه في الجوابات واستحقاق الإمامة، ۴۶- من كتابه في مقالة الزيدية والرافضة، آقای يوشع فنكل سه رساله با عنوان ثلاثة رسائل لأبي عثمان عمرو بن بحر الجاحظ الاولى في الرد على النصارى الثانية في ذم أخلاق الكتاب، الثالثة في القيان در سال ۱۳۴۴هـ در قاهره، مطبعة السلفية انتشار داده است.

**اهم آثار جاحظ:** تمام آثار جاحظ در جای خود و نسبت به موضوعاتشان و همچنین نظر به لفظ و سبک نگارش اهمیت دارند. ولی در میان آنها کتابهای *الحيوان* و *البيان* و *التبيين* و *البخلاء* از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند، از این روی خیلی کوتاه در چند خط به معرفی آنها پرداخته می‌شود:

۱- کتاب *الحيوان*: این کتاب به راستی نه تنها از اهم آثار جاحظ، بلکه از اهم آثاری است که تا زمان وی در جامعه اسلامی در حیوان‌شناسی نگارش یافته است. او این کتاب را در هفت جزء تنظیم کرده است و بعداً کتابی به نام *النساء* که در فرق بین زن و مرد است و کتابی دیگر به نام *البيغال* بدان افزوده است. ابن‌ندیم در *الفهرست* ادعا می‌کند که این دو کتاب را به خط ابویحیی زکریا بن یحیی سلیمان دیده است (ابن‌ندیم، همان، ص ۳۰۶). یونانیان پیش از مسلمانان در علم حیوان کتابهایی نوشته بودند، امثال کتاب *الحيوان* ذیمقراطیس (دموکریتوس) و کتاب *الحيوان* ارسطو. اما جاحظ در میان مسلمانان اولین کسی است که در علم حیوان کتاب جامعی تألیف کرده است، که پیش از وی در این موضوع تنها مقالات پراکنده‌ای موجود بوده است از قبیل کتاب *الإبل* و کتاب *الطير* ابوحاتم سجستانی (۲۴۸-۵۰۰هـ)، أصمعی (۲۱۶-۵۱۲هـ)، ابوعبیده (۲۰۹-۵۱۱هـ) و... و کتاب *الخيل* ابن‌قتیبه (۲۷۶-۵۲۱۳هـ) ابن‌الأعرابی (۲۳۱-۵۱۵۰هـ) کتاب *الغنم والشاة* ابوالحسن اخفش (۲۱۵-۵۰۰هـ) و... (جاحظ، همان، ج ۱، مقدمه عبدالسلام هارون) جاحظ در کتاب *الحيوان* طبایع و غرایز و ویژگی‌ها و شگفتی‌های انواع حیوانات را در کمال دقت و در نهایت فصاحت و بلاغت به رشته تحریر کشیده است، که

متناسب با عنوان کتاب است. ولی در ضمن به بیان امور دیگری نیز پرداخته که متناسب با عنوان و موضوع کتاب نیست، از قبیل تعالیم دینی یهودیان، ترسایان، مانویان، مسلمانان و نیز از الحاد دهریان، دوگانه‌پرستان و احیاناً از خاطرات شخصی خود و بالاخره از نوادر حکایات و فکاهات مطایبات سخن رانده است. اما چنان‌که او خود توجّه داده غایت اولی از تألیف کتاب نشان دادن عجایب حکمت و قدرت خالق است از خلال عجایب کون، و ستایش اسلام از حیث قوّت و شرایع آن (جاحظ، *الحيوان*، ج ۴، تحقیق عبدالسلام محمدهارون، طبع سوّم، بیروت، ۱۹۶۹/۵۱۳۸۸م، ص ۲۰۹)!

اهمّ مراجع کتاب عبارت است از: ۱- قرآن (همان، ص ۳۷)، ۲- حدیث (همان، ج ۲، ص ۲۵۹-۲۵۸؛ ج ۴، ص ۲۸۶-۲۸۷)، ۳- شعر عرب به‌ویژه اشعار اعراب بدوی که به نظر وی عرب مخصوصاً اعراب بدوی در معرفت حیوانات شأن و مقامی دارند که کمتر و پایین‌تر از شأن و مقام فلاسفه نیست (همان، ج ۱، ص ۱۹-۱۸، مقدمه؛ ج ۶، ص ۲۹). ۴- کتاب *الحيوان* ارسطو که از وی اغلب با عنوان صاحب المنطق نام برده و از کتاب مذکور مطالب کثیری نقل کرده، اگرچه احیاناً از وی خرده گرفته است که مطالب او را تجربه تأیید و علمای دیگر تصدیق نمی‌کنند (همان، ج ۱، ص ۱۸۵؛ ج ۶، ص ۲۷). البته این را هم افزوده است که شاید مترجمین عبارات او را به خوبی ترجمه نکرده‌اند (همان، ص ۲۱، مقدمه). ۵- مباحثاتی که میان متکلمین معتزلی متداول بوده درمقایسه میان حیوانات مثلاً سگ و گربه و امثال آن (همان، ج ۲، ص ۱۵۳). ۶- مشاهدات شخصی او (همان، ص ۲۳، مقدمه). البته غیر از مراجع مذکور، از افلیمون (همان، ج ۳، ص ۱۴۶)، جالینوس (همان، ج ۴، ص ۱۲۶؛ ج ۶، ص ۵۸؛ ج ۷، ص ۳۶، ۲۴)، ابوعبیده (همان، ج ۷، ص ۱۴۶؛ ج ۷، ص ۸۳، ۶۷، ۶۱)، ابونواس (همان، ج ۷، ص ۲۷) و دیگران نیز مطالبی آورده است. او خود کتاب *الحيوان* را کتابی می‌شناساند که همگان از عرب و عجم، پیر و جوان، فاتک (متهور) و ناسک (متزهد)، لایع و مجذّب، و غیبی و فطن بدن رغبت می‌ورزند و از مطالعه آن بهره مند می‌شوند. زیرا کتابی است دارای این مزیت که متخذ از نفائس فلسفه، جامع معرفت سماع و علم تجربه، حاوی علم کتاب و سنت و وجدان حاسته و احساس و غریزه است (همان، ج ۱، ص ۱۱). به نظر می‌آید

این آخرین کتاب وی باشد که در این کتاب از سایر کتبش نام برده است. حداقل برخی از فصول آن را در دوران پیری و فلج و ضعف و مرگش نوشته است. چنان که گذشت به روایت ابن حجر و یاقوت، کتاب مذکور را به ابن الزیات هدیه کرده و پنج هزار دینار گرفته است.

۲- *البيان والتبيين* (مقصود از بیان، دلالت و مقصود از تبیین، ایضاح است (جاحظ، *البيان والتبيين*، ص ۶، مقدمه ابوملحم): این کتاب را بعد از سال ۲۳۳ ظاهر کرده و از اهم کتب اوست که اهل فضل و ادب به اهميت آن اعتراف کرده و به اصالت آن شهادت داده‌اند، از جمله ابوهلال عسکری در *الصناعتين* آنجا که درباره کتب بلاغت سخن می‌گوید، نوشته است: «و کان اکبرها و أشهرها کتاب *البيان والتبيين* لأبي عثمان عمرو بن بحر بن الجاحظ و هو لعمري كثير الفوائد، جمّ المنافع... (ابوهلال عسکری، *کامل الصناعتين*، ص ۴-۵)». ابن رشید قیروانی (۴۶۳-۵۳۹ه) در کتاب *العمدة* می‌نویسد: «و قد استفرغ ابو عثمان الجاحظ - و هو علامة وقته - الجهد و صنع كتاباً لا يبلغ جودةً و فضلاً... (رشید قیروانی، *العمدة*، ص ۱۷۱، *البيان والتبيين*، ۱۳۶۷/۱۹۴۸م، ج ۱، ص ۶)». ابن خلدون هم نوشته است: «در مجالس تعلیم از مشایخ شنیدیم که اصول این فن و ارکان آن چهار دیوان است: *ادب الکاتب* ابن قتیبه، کتاب *الکامل* مبرّد، کتاب *البيان والتبيين* جاحظ، و کتاب *نوادر* ابوعلی قالی بغدادی و ماسوای این چهار کتاب تبع و فروع آنهاست (ابن خلدون، مقدمه، طبع چهارم، بیروت، بیتا، فصل ۳۶، ص ۵۵۴)». جاحظ در این کتاب همچنانکه خوی اوست، بین علم لغت، نحو، بیان و ادب و شعر و امثال آن درآمیخته و از امور مختلف سخن گفته است. مهم ترین مباحث کتاب عبارت است از: ۱- بیان و بلاغت، ۲- قواعد بلاغی، ۳- قول در مذهب وسط، ۴- خطابه، ۵- شعر، ۶- أسجاع، ۷- نمونه‌هایی از وصایا و رسائل، ۸- تعدادی از سخنان ناسکان و داستان سرایان و اخبار آنها، ۹- سخنانی از ساده لوحان و کم خردان، ۱۰- گزیده‌هایی از سخنان بلغا (جاحظ، همان، ج ۱، ص ۷، مقدمه). این کتاب در علوم، اولین مرجع مطمئن و منبع موثق است و ظاهراً غرض از تألیف آن ردّ شعوبیه است، با بیان و تبیان تفوق عرب در بلاغت. چنان که گذشت آن را به ابن‌ابی‌دؤاد هدیه کرد و پنج هزار دینار گرفت. این کتاب در اکابر نویسندگان عرب

تأثیر فراوان داشته است. ابن قتیبه در *عیون الأخبار*، مبرّد در *الکامل*، ابن عبد ربّه در *عقد الفرید*، و ابوهلال عسکری در *کامل الصناعیین* از آن بهره برده‌اند.

۳- *البخلاء*: در این کتاب اخبار بخلای عصرش را از اهل خراسان (جاحظ، *البخلاء*، تحقیق طه الحاجری، قاهره، ۱۹۳۸م، ص ۱۳) مخصوصاً اهل مرو (همان) و بصره (همان، ص ۲۴) و جاهای دیگر گرد آورده که حکایت از اطلاع وسیع وی به احوال افراد و اشخاص و دلالت بر عمق معرفت وی به اعمال نفس انسان وانگیزه‌های او می‌کند. وسعت اطلاع و عمق نظر او در این باره تا حدّی است که می‌توان گفت در جامعه اسلامی، پیش از وی کسی در این موضوع به این حدّ علم و نظر نرسیده بوده است. خلاصه، او از خلال این اخبار و اوصاف به تصویر اوضاع جامعه زمانش از ابعاد مختلف پرداخته است. از این جهت مرجع مطمئنی است برای بررسی جامعه و دوره عباسیان از عهد رشید تا متوکل. البته کتاب علاوه بر اهمیت تاریخی از ارزش ادبی خاصی نیز برخوردار است. او در کتاب مذکور به نقل روایات و اخباری از بزرگان دین و فرزندان پرداخته و از بخل کندی فیلسوف معروف سخن‌ها گفته و او را أبخل خلق الله دانسته است (همان، ص ۱۳). کتاب *البخلاء* بارها چاپ شده است از جمله در سال ۱۹۳۸م در قاهره، در سال ۱۹۵۸م در بیروت، در سال ۱۹۳۰م به آلمانی و در سال ۱۹۵۱م توسط شارل بلات به فرانسه ترجمه و به طبع رسیده است؛ برای نمونه، داستان اسدجانی که در آن آمده نقل می‌شود: او می‌نویسد: «اسدجانی طبیب بود. اتفاقاً کارش کساد شد. کسی به وی گفت: سال سال وباست، بیماری‌ها شایع شده و تو را در طبابت سابقه خدمت و معرفتی است، پس چرا کارت کساد شده؟ او پاسخ داد: اولاً مردم می‌دانند من مسلمان هستم. آنها پیش از اینکه من به طبابت بپردازم، بلکه پیش از آنکه خلق شوم بر این باور بودند که مسلمان‌ها در طبّ و طبابت کارآمد نیستند. ثانیاً نام من اسد است، در حالی‌که سزاوار بود نامم صلیب، جبرائیل، یوحنا و بیرا باشد، ثالثاً کنیه من ابوالحارث است، در صورتی‌که شایسته بود ابوعیسی، ابوزکریّا و ابوابراهیم باشد. رابعاً ردای من از پنبه و کتان سفید است و سزاوار این بود که حریر سیاه باشد. خامساً زبانم عربی است و بهتر این بود زبانم اهل جندی‌شاپور باشد (همان، ص ۶۰)».

**جاحظ در رابطه با ائمه شیعه امامیه:** جاحظ که در میان سال‌های ۱۶۰ تا ۲۵۰ و یا ۲۵۵ هجری زندگی کرده، زمان امامت چهار تن از امامان شیعه؛ موسی بن جعفر (امامت: ۱۴۸-۱۸۳ه) علی بن موسی الرضا (امامت: ۱۸۳-۲۰۳ه) محمد بن علی (امامت: ۲۰۳-۲۲۰ه) و علی بن محمد (امامت: ۲۲۰-۲۵۴ه) علیهم السلام را درک کرده است. ولی تا آنجا که اطلاع حاصل است توفیق ملاقات و زیارت هیچ یک از این بزرگواران را نیافته است. اما در عین حال، او مانند هر مسلمان دیگری از آن بزرگواران به بزرگی یاد کرده و به هر مناسبتی به نقل روایات و احادیثی از آنان پرداخته است. مثلاً امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را «سیدالمسلمین كافة» (جاحظ، الرسائل، رساله ۲ من) کتاب فضل هاشم علی عبدشمس، تحقیق حسن سندویی، طبع اول، قاهره، ۱۳۵۲/۱۹۳۳م، ص ۱۰۹» و «أشجع البشر (همان، ص ۱۰۶)» خوانده و در مقام ستایش آن بزرگوار آورده است که: «و هو الذي ترك وصفه أبلغ من وصفه (همان، ص ۱۱۰)» و در آثار خود از آن حضرت به کرات و مرات احادیث و روایاتی به صورت قبول وارد کرده، از جمله در کتاب *البيان والتبيين* از ابو عبیده (مُعمر بن مثنی) نقل کرده است، که آن حضرت در اولین خطبه‌اش فرمود: «هَلَكَ مَنْ ادَّعَى، وَ رَدَى مَنْ اقْتَحَمَ؛ فَإِنَّ الِیْمِینَ وَالشَّمَالَ مَضَلَّةٌ، وَالْوَسْطَى الْجَادَّةُ، مِنْهَجٌ عَلَیْهِ بَاقِی الْکِتَابِ وَالسَّنَّةُ، وَ آثَارُ النَّبِیَّةِ» (جاحظ، *البيان والتبيين*، همان، ج ۲، ص ۵۰)». باز از ابو عبیده نقل کرده است که آن بزرگوار فرمود: «أَلَا إِنَّ أَبْرَارَ عِزَّتِي، وَأَطَايِبَ أُرُومَتِي (ریشه و ریشه درخت)، أَحْلَمَ النَّاسِ صِغَارًا، وَ أَعْلَمَ النَّاسِ كِبَارًا، وَ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلِمْنَا وَ بِحُكْمِ اللَّهِ حَكَمْنَا، وَ مِنْ قَوْلٍ صَادِقٍ سَمِعْنَا، وَ إِن تَتَّبَعُوا آثَارَنَا تَهْتَدُوا بِبِصَائِرِنَا، وَ إِن لَمْ تَفْعَلُوا يُهْلِكْكُمْ اللَّهُ بِأَيْدِينَا، مَعَنَا رَأْيَةُ الْحَقِّ، مَنْ تَبِعَهَا لِحَقِّ، وَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْهَا غَرِقَ، أَلَا وَ إِنَّا بِنَا تُرْدُّ دَبْرَةَ كُلِّ مُؤْمِنٍ، وَ بِنَا تُخْلَعُ رِبْقَةُ الدُّلِّ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ، وَ بِنَا غُنِمٌ وَ بِنَا فَتَحَ اللَّهُ لَنَا بِكُمْ، وَ بِنَا يُخْتِمُ لَنَا بِكُمْ (همان، ج ۲، ص ۵۲)». «قال علی رَحِمَهُ اللَّهُ قِيمَةُ كُلِّ امْرِءٍ مَا يُحْسِنُ (همان، ج ۱، ص ۸۳)». پس از نقل این قول آن حضرت می‌افزاید: «فلو لم يكتب من هذا الكتاب إلا على هذه الكلمة لوجدناها شافية كافية. قال علی بن ابی طالب رحمه الله: كن في الناس وسطاً و امش جانباً (همان، ج ۱، ص ۲۵۶)».



«قال علی بن أبی طالب: أفضل العبادة الصَّمتُ وانتظارُ الفرج (همان، ج ۱، ص ۲۹۷)». و بالاخره شهادت آن بزرگوار را سعادت الهی دانسته و قاتلش را أشقی الأُمَّة خوانده و نوشته است: «إلی أن قَتَلَ أشقاها علی بن أبی طالب رضوان الله علیه فأُسعده الله بالشَّهادة و أوجب لقاتله النَّار واللَّعنة (جاحظ، الرَّسائل، تحقیق سندوبی، رساله ۱۱ (من رسالته فی بنی امیة)، ص ۲۹۳)». گذشته از اینها او رساله‌ای به نام *رسالة الحكمین و تصویب علی بن أبی طالب فی فعله* نوشت و در آن از علی علیه السلام طرفداری کرد و خلافت معاویه را نامشروع و نوعی استبداد دانست و سالی را که حسن بن علی علیه السلام از خلافت کناره گرفت و معاویه به حکومت رسید، برخلاف معمول که «عامّة الجماعه» یعنی سال جمع و به هم پیوستن مسلمانان گفته‌اند، سال فرقت و قهر و جبر و غلبه نامید و با لحن انتقاد نگاشت: «در این سال بود که امامت به مُلک کسروی و خلافت به منصب قیصری تحوّل یافت (همان، ص ۲۹۴)». پس از آن، اعمال نکوهیده معاویه را از جمله قتل حُجْر بن عدی، دادن خراج مصر به عمرو عاص، بیعت یزید خلیع، استئثار فیء (غنیمت و خراج)، اختیار والیان از روی هوا و تعطیل حدود به واسطه شفاعت و قرابت یادآوری کرده و بدین ترتیب به تضلیل و تفسیق او پرداخته و حتی در مورد زیاد بن ابیه که معاویه او را به ابوسفیان نسبت داد و زیاد بن سفیان نامید تکفیرش کرده و نوشته است: «سُمّیه مادر زیاد فراش (یعنی زن) ابوسفیان نبود، بلکه ابوسفیان عاهر بود و با او زنا کرد. طبق اجماع زیاد زنازاده بود و معاویه با این عمل خود که او را به ابوسفیان نسبت داد سنت پیامبر (ص) را که فرمود: «الولدُ لِلْفَراش و للعاهر الحَجَر» آشکارا ردّ و انکار کرد و بدین ترتیب از حکم فجّار به حکم کفّار خارج شد (جاحظ، *رسائل*، تحقیق علی ابوملحم، رساله ۱۰ (رساله فی النَّبَیة)، طبع اول، بیروت، ۱۹۸۷، ص ۲۴۱)».

او نابتة عصرش را که از سبّ معاویه به علّت درک صحبت پیامبر نهی می‌کنند مذمت می‌کند و می‌نویسد: «اینها سبّ معاویه را بدعت می‌دانند و چنین می‌پندارند که ترک براهت و بیزاری از جاحد و منکر سنت، سنت است (جاحظ، *الرسائل*، تحقیق سندوبی، رساله ۱۱ (من رسالته فی بنی امیة)، ص ۲۹۴)». جاحظ از حسن بن علی (ع) امام دوم شیعیان

نیز به بزرگی یاد کرد و در خَلْق و خُلُق شبیه ترین خلق به رسول الله (ص) و در درجه و مرتبت بالاترین مردمان و بالاخره سید جوانان اهل بهشت شناساند (همان، رساله ۲(من رسالته من فضل هاشم علی عبدشمس)، ص ۱۱۰-۱۰۹). از آن حضرت روایاتی نقل کرد از جمله نوشت: «قال الحسن بن علی: مَنْ أتانَا لَمْ يَعدِمْ خِصْلَةً مِنْ أربَع: آية محكمة، و قضیة عادلة و أختا مستفاداً و مجالسة العلماء (جاحظ، البيان والتبيين، همان، ج ۲، ص ۱۹۷)». فاطمة زهرا سلام الله علیها را با لقب باشکوه سیدة النساء العالمین تکریم کرد. از حسین بن علی (ع) امام سوم شیعیان و سرور شهیدان ستایشها کرد، در مکرمت، طهارت، شجاعت، بصیرت، فقه، صبر، حلم و تنزه از عار و ننگ، وی را سزاوارترین و برترین مردمان شناساند و سید جوانان اهل بهشت خواند (جاحظ، الرسائل، تحقیق سندوی، رساله ۲، ص ۱۰۹) و پس از یادآوری یوم الطف (روز عاشورا) اظهار عقیده کرد که: «ما رأینا مکتوراً مغلوباً قد أفرَد من إخوته، و أهله و أنصاره أشجع منه (همان، ص ۱۱۰)». با اینکه در کتاب *البيان والتبيين* در خصوص قیام آن حضرت و شهادتش از اظهار نظر خودداری کرد که داستان ملاقات آن بزرگوار را با فرزدق بدون اظهار نظر آورد و چنین نوشت: «و لقی الحسین رضی الله عنه الفرزدق فسأله عن الناس فقال: القلوب معك، والسيوف عليك، والنصر في السماء (جاحظ، البيان والتبيين، همان، ج ۲، ص ۱۸۹)» اما در جاهای دیگر پس از تقیح اعمال زشت یزید همچون غزو مکه، رمی کعبه، استباحه مدینه، قتل حسین بن علی علیه السلام و اسارت دختران رسول الله (ص)، اهل بیت آن امام همام را مصابیح الظلام و اوتاد الاسلام شناخت و در تفسیق و لعن و بلکه تکفیر یزید درنگی روا نداشت (جاحظ، *الرسائل*، تحقیق ابوملحم، رساله ۱۰(رساله فی النابتة)، ص ۲۴۳).

علی بن الحسین امام زین العابدین علیه السلام امام چهارم شیعیان را انسانی تام، کامل، بارع و جامع شناساند و بواسطه فقه، نسک و عبادت، رأی، تجربه و مقام رفیعی که در میان مردم داشته شایسته خلافت دانست (جاحظ، *الرسائل*، تحقیق سندوی، رساله ۲(من رسالته من فضل هاشم علی عبدشمس)، ص ۱۰۸). در کتاب *الحيوان* نیز به ملاقات سعیدالنواء (منسوب به بیع نوات) با آن حضرت اشاره کرد (جاحظ، *الحيوان*، همان، ج ۵، ص ۴۵۰) و خود درباره آن امام بزرگوار چنین نظر داد: «فعلى بن الحسين أفقه في الدين و أعلم بمواضع

الإمامة (همان، ج ۵، ص ۴۵۲) و از شافعی نقل کرد که در رساله اثبات خبر واحد گفته است که: «من علی بن الحسین را که افقه اهل مدینه است یافتم که بر خبر واحد اعتماد می کرد (جاحظ، الرسائل، تحقیق سندوبی، رساله ۲، ص ۱۰۶)».

محمد بن علی بن حسین علیه السلام امام پنجم شیعیان را سید فقیهان حجاز معرفی کرده و نوشته است: «مردم از او و پسرش جعفر علیه السلام فقه آموختند و او به «باقرالعلوم» لقب یافت. این لقب را رسول الله (ص) به وی داده بود و جابر بن عبدالله (صحابی سرشناس، فو ۵۷۸) را به دیدنش مژده و وعده داده و فرموده بود: ستره طفلاناً فإذا رأيتَه فأبلغه عني السلام (همان، ص ۱۰۸)». می افزاید جابر زنده ماند تا او را دیده و سلام پیامبر (ص) را به وی رسانید (همان).

علم و فقه امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام را هم ستود (همان، ص ۱۰۶) و از وی روایاتی نقل کرد (جاحظ، الحيوان، همان، ج ۱، ص ۲۷۱) و در مقام ستایش آن امام نوشت: «علم و فقه او دنیا را پر کرد. به روایتی، ابوحنیفه و سفیان ثوری (صوفی معروف. عطار نیشابوری او را از بزرگان دین و در علم ظاهر و باطن بی نظیر دانسته است. تذکرة الأولیاء، ج ۲، ص ۱۷۴) از شاگردان او بودند».

**نظر بزرگان شیعه:** با این همه بزرگان شیعه امامیه به جاحظ نظر خوبی ندارند. شیخ مفید وی را طرفدار متعصب عثمانیه و مروانیه (شیخ مفید، مجالس در مناظرات، تهران، ۱۳۶۲ش، ص ۱۰۱)، جاهل (همان، ص ۳۰۹)، کوردل (همان، ص ۳۲۵) و معاند شیعه (همان، ص ۴۰۴-۴۰۵) قلمداد می کند و در مقام انتقاد از وی می نویسد: «او در این مسئله که علی علیه السلام به سبب حوادثی که از وی پدید آمد با غیرش مساوی شد با خوارج هم عقیده شده است (همان، ص ۱۳۹). سید محمد باقر خوانساری پس از اینکه با عنوان باشکوه «الحبر الجامع (خوانساری، همان، ص ۳۲۴)» به اجلالش می پردازد و از کتاب الفصول المهمة فی معرفة الأئمة نقل می کند که جاحظ کلمات امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در بعضی از تصانیفش گرد آورده، ولی با وجود این او را تلویحاً اهل شراب و قمار و انصاب و آزلام معرفی می کند و قائل به ولایت آل محمد (ص) نمی داند و از نواصب و دشمنان سرسخت آن بزرگواران می شناساند. و عجیب اینکه بلافاصله از وی سخنانی

نقل می‌کند که دلالت بر شدت ارادت و حسن عقیدت وی به آن بزرگواران می‌کند (همان، ص ۳۳۱-۳۳۰).

**نقد‌ها و خرده‌گیری‌ها:** جاحظ ذهنی نقاد و قلمی‌رسا داشت، از نقادان روزگارش به شمار آمده است، در همه مسائل دینی، اجتماعی و اخلاقی اندیشیده، و با هر جمع و جماعتی و طبقه و صنفی معاشرت کرده و به نکته‌سنجی و خرده‌گیری پرداخته است. او از همه پیروان ادیان آسمانی و غیرآسمانی و از جمیع فرق دینی انتقاد کرده است. چنان‌که گذشت رساله‌ای در ردّ نصاری نوشت و آنها را اهل تشبیه و زندقه و اقوالشان را در مواردی، مناسب با قول دهریه نگاشت. تعالیم نصارا را باعث فساد و تباهی عقیده مسلمانان دانست. ظاهرشان را از باطنشان بهتر شناخت، و برخلاف اکثر مسلمانان که نصارا را اهل علم و فلسفه می‌دانند، علم و فلسفه آنها را متخذ از یونان دانست و نوشت: «آنها علم و فلسفه خود را از یونانیان گرفتند، امثال افلاطون، ارسطو و بقراط که مسیحی نبودند. کتاب منطق، کون و فساد، کتاب علوی و جز آن از ارسطوست و او نه رومی بوده و نه نصرانی. همچنین کتاب مجسطی از بطلمیوس است، کتاب اقلیدس از اقلیدس، کتب طب از جالینوس و اینها هم نه رومی بودند و نه نصرانی (جاحظ، رسائل الکلامیه، رساله الرد علی النصارى، تصحیح علی ابوملحم، ص ۲۶۱)». و در تفسیر آیه مبارکه «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى» [سوره مائده (۵)، آیه ۸۷] این عقیده عجیب را اظهار کرد که مقصود از نصارا در این آیه پیروان بحیرا (راهبی که پیامبر (ص) را پیش از بعثت در شام دید) هستند، نه ملکانیّه، نسطوریّه و یعقوبیّه (همان، ص ۲۵۹، ۲۸۶ پاورقی). رساله‌ای نیز به نام الرد علی الیهود نگاشت و از آنها انتقاد کرد که نظر در فلسفه را کفر و کلام در دین را بدعت، و باعث شبهه می‌دانند. ایمان به طبّ و تصدیق منجمین را از اسباب زندقه و خروج از دین و گرایش به دهریه می‌انگارند (جاحظ، رساله فی الرد علی النصارى، چاپ فنکل، ص ۱۶).

از پیروان مانی و زردشت به دلیل قول به ثنویت و عدم اعتقاد به توحید انتقاد کرد (جاحظ، الحیوان، همان، ج ۵، ص ۶۷) و از زردشت خرده گرفت که نکاح با محارم را روا دانسته

است (همان، ج ۵، ص ۳۲۴). و نیز گفته است که موش خلق خدا و گربه خلق شیطان و اهرمن است (همان، ج ۴، ص ۲۹۸، ج ۵، ص ۳۲۱، ۳۱۹). در خصوص مانویان نگاشت: «ایشان به اسباب و معانی جاهل و از تأمل در صواب قاصرند، انکار و تکذیب را تا آنجا رسانیدند که خلق اشیاء را انکار کردند و وجود آنها را مهمل و بیهوده و بی‌معنی انگاشتند، مثل آنان مثل نابینایانی است که وارد خانه‌ای شده‌اند که هر چه استوارتر بنا یافته، و با فرش‌های زیبایی مفروش شده و انواع خوردنی‌ها در آن آماده گشته و هر چیزی به درستی در جایش نهاده شده است، اما از دیدن بنای خانه و آنچه در آن نهاده و آماده شده ناتوانند و چه بسا برخی از آنان به هر چیزی برمی‌خورند که در جایش نهاده شده و برای منظوری آماده شده است، ولی چون به‌منظور از آن جاهلند خشمگین می‌شوند، خانه و بانی آن را نکوهش می‌کنند (جبر، جمیل، الجاحظ و مجتمع عصره، بیروت، ص ۱۲۵)».

دهریان را سرزنش می‌کند که به چیزی جز محسوسات و عادات معتقد نیستند، نه خدای واحد را باور دارند نه خلق یعنی آفرینش را و نه عنایت الهی را، به حلال و حرام و عقاب و ثوابی قائل نیستند، ادیان و مذاهب را استهزا می‌کنند، به ازلیت زمان و ماده عقیده دارند. می‌افزاید: «دهری با چهارپا برابر است، او تنها چیزی را زشت می‌داند که مخالف هوای نفسش باشد و چیزی را خوب می‌شناسد که موافق هوایش باشد. نزد وی مدار امر بر احساس و درک لذت و الم است. تنها امری صواب است که در آن منفعتی موجود باشد، ولو برای رسیدن به درهمی هزاران انسان کشته شوند (همان، ص ۱۲۶؛ جاحظ، الحيوان، ج ۶، ص ۲۶۹)». از اصحاب الحدیث نیز برای نکوهش بر حسب المعمول با عنوان حشوئیه نام برد و در آثارش به ذم و نکوهش این جماعت پرداخت (همان، ج ۷، ص ۱۳-۱۲). با شیعه امامیه نیز در مسائلی از جمله امامت و مسئله بداهت به مخالفت پرداخت (الرسائل، تحقیق حسن سندویی، چاپ عثمانیه، ص ۸۳-۸۲، ۲۱۵؛ همان، چاپ فنکل، ص ۳۸).

در رد و نکوهش شعوبیان و داعیان ایشان به تألیف کتاب *البيان والتبيين* و کتاب *البخلاء* همت گماشت و در این کتابها از شأن، تمدن و تاریخ و فصاحت عرب ستایشها کرد (جاحظ، *البيان والتبيين*، صفحات مختلف) و در ضمن به تحقیر و مذمت شعوبیان پرداخت و آنان را به انواع رذایل متهم ساخت.

از شعبده‌بازان مذمت کرد که از سادگی مردم سوء استفاده می‌کنند و به خدعه و فریب می‌پردازند (*الحيوان*، ج ۱، ص ۱۴۶؛ ج ۵، ص ۳۴۷). مفسران نادان را هم که به تفسیر قرآن و حدیث تجرّی می‌کنند از زمره شعبده‌بازان به‌شمار آورد و در مقام نکوهش آنان نگاشت: «برخی از مفسران چنین پنداشتند که گربه از عطسه شیر آفریده شد و خنزیر از عطسه فیل (*همانها*)». از مترجمان هم انتقاد کرد ولی در عین حال از صعوبت کار ترجمه سخن راند و برای مترجم شرایطی قائل شد که به‌ندرت در شخص واحد فراهم می‌آید، از جمله شرط کرد که مترجم باید عالم به مطالب متن و داناترین مردمان به زبان منقول و منقول الیه باشد و درجه و صلاحیت علمی‌اش در حدّ درجه مؤلف باشد و لذا در مقام انتقاد و اعتراض نگاشت: «چه وقت ابن بطریق<sup>(۳)</sup>، ابن ناعمه<sup>(۴)</sup>، ابوقره<sup>(۵)</sup> (فوا ۲۱۱ه)، ابن فهر<sup>(۵)</sup>، و ابن مقفع مثل ارسطاطالیس بودند و چه وقت خالد<sup>(۶)</sup> همانند افلاطون بود (*الحيوان*، همان، ج ۵، ص ۲۴۷، ۲۲۰)».

در مذمت کاتبان و دبیران نیز رساله فی ذمّ اخلاق الکتاب را به رشته تحریر درآورده و در ذمّ و نکوهش آنها سخن‌ها گفته و حکایت‌ها آورده که ما را مجال ذکر آنان نمی‌باشد و آنچه از ذکرش نمی‌توان گذشت این استدلال شگفت‌آور است که: «و لو كانت الكتابة شريفة والخط فضيلة، كان احقّ الخلق بها رسول الله صلى الله عليه و سلم و كان أولى الناس فيها ساداتهم و ذو الفضل والشرف فيهم و لكن الله منع نبية صلى الله عليه وسلم ذلك و جعل الخط منه دنية (همان، ج ۱، ص ۷۶-۷۵؛ ج ۶، ص ۸۵؛ *ثلاثة رسائل في الذم اخلاق الكتاب*، تحقيق فنكل، قاهره، ۱۳۳۴ه، ص ۴۱)».

پزشکان، البته ناشایستگان آنها را نکوهش کرد و در عین حال از ستایش پزشکان شایسته که از شاگردان بقراط، جالینوس و بُختیشوع<sup>(۷)</sup> هستند دریغ نورزید. منجمان و اخترشناسان را به دلیل اخبار از غیب و پیشگویی به باد انتقاد گرفت (جاحظ، *مجموعه الرسائل*، ص ۱۳۹). از انتقاد متصوّفان و مترهّدان نیز خودداری نکرد و به فریب و خدعه دینی متهمشان ساخت و بر آنان خرده گرفت که به واسطه تزهد به تدریج از صراط مستقیم اسلامی دور شدند و تحت تأثیر هنود و نصاری و پیروان مانی قرار گرفتند (*الحيوان*، ج ۱، ص ۲۱۸). از متکلمان نادانی هم که از فرهنگ کامل برخوردار نیستند و باعث

خطا و گمراهی مردم می‌شوند انتقاد کرد، ولی به متکلمان راستین که از فرهنگ دینی و فلسفی عمیقی بهره‌مندند با نظر اعجاب و تحسین نگریست و گفت نزد ما عالم کسی است که جامع دین و فلسفه باشد (همان، ج ۲، ص ۱۳۴).

و بالاخره معلّمان نیز از نظر انتقادی‌اش دور نماندند و در حُقم و اهمالشان کتاب *المعلّمین* را به رشته تحریر درآورد و در کتاب *البيان والتبيين* در باب «ذکر المعلّمین» امثال و اقوالی در حُقم معلّمین ذکر کرد و چنان‌که اشاره شد از اوصاف و اعمال اشخاص نیز نکوهش کرد، چنان‌که از بخل‌کندی فیلسوف معروف معاصرش سخن‌ها گفت و در جهلش رساله‌ای به نام *رسالة فی فرط جهل یعقوب بن اسحق الکندی* نگاشت. و احمد بن عبدالوهاب را هجو کرده و در *رسالة التبریع والتدویر* تا توانسته به بدگویی‌اش پرداخته، از جمله نوشته است: «او تنها نام کتابها را می‌شمارد ولی معانی آنها را در نمی‌یابد و بدون سبب به علما حسد می‌ورزد و در دستش چیزی جز انتحال به اسم ادب نمی‌باشد (*الرسائل*، رساله ۵) کتاب *التبریع والتدویر*)، چاپ سندوی، ص ۱۸۷».

**عصبیت:** در رساله بنی‌أمیه شدیداً از عصبیت انتقاد می‌کند و آن را باعث فساد عالم، تباهی دین و هلاک بنی‌آدم قلمداد می‌کند و شعوبیه را نکوهش می‌کند که دچار عصبیت شده‌اند. او در کتاب *البيان والتبيين* خطبه پیامبر (ص) را در حجة الوداع نقل کرده و مسلم است که مضمون آن را پذیرفته است. پاره‌ای از خطبه مذکور عبارات ذیل است که به‌طور صریح و قاطع هر نوع عصبیت و قومیتی را رد می‌کند: «یا ایها الناس إن ربکم واحد و إن أباکم واحد کلکم لآدم و آدم من تراب إن أکرکم عندالله اتقاکم إن الله علیم خبیر و لیس لعربی علی أعجمی فضل إلا بالتقوی (*البيان والتبيين*، ج ۲، ص ۳۳)».

در کتاب *العثمانیة* از پیامبر (ص) نقل می‌کند که فرمود: «الناس کلهم سواء کأسنان المُشط (همان، ج ۲، ص ۱۹)»: «مردم همه با هم برابرند مانند دندان‌های شانه».

گذشته از این چنان‌که گذشت رساله‌ای تحت عنوان *التسویة بین العرب والعجم* تألیف کرده و در آن عرب را با عجم برابر دانسته است. ولی با وجود اینها او در فصاحت و سخاوت، عرب را بر عجم برتری داده و دو کتاب مهم خود *البيان والتبيين* و *البخلاء* را بدین منظور نگاشته و در کتاب *التبریع والتدویر* نیز نوشته است: «والتاج بهی و هو علی

رأس الملك أبهى والياقوت كريم حسن و هو على جيد المرأة الحسناء أحسن والشعر  
الفاخر حسن و هو في فم الأعراب أحسن (الرسائل، رسالة ١٠) من رسالته في مدح التَّبِيد،  
ص ٢٩١-٢٩٠))».

### پی نوشت:

- ١- مَرِيد به کسر میم و فتح با، بازار وسیعی بوده در بصره، که اعراب بَدَوی برای فروش مواشی خود به آنجا رفت و آمد داشتند و مانند سوق عُکَاظ جاهلیت شعرا و ادبا برای عرضه آثار خود در آنجا گرد هم می آمدند.
- ٢- حسا: نوشید؛ الذاذی: شراب فُستاق؛ عُقار: شراب؛ پایخست: شراب یا هر چیزی که زیر پا می ریزند.
- ٣- ابن بطریق: ابویحیی البطریق (فوق میان سالهای ١٧٩ و ٥١٩٠) مترجم معروف.
- ٤- ابن ناعمه: عبدالملک بن عبدالله حمصی، از مترجمان به زبان عربی و سریانی است.
- ٥- ابن فهر: به احتمال قوی حبیب بن فهر، ملقب به عبد یشوع مطران موصلی است که کتابهای بسیاری برای مأمون ترجمه کرده است.
- ٦- خالد بن عبدالملک مروزی از اکبر منجمین عهد مأمون.
- ٧- بُختیشوع: بُختیشوع بن جرجیس (فوق ٥١٨٥) که از اطبای جندی شاپور بوده است.

### منابع:

- ابن حجر عسقلانی، *لسان المیزان*، طبع اول، حیدرآباد، ١٣٣٠ ه ق  
ابن خلدون، *مقدمه*، طبع چهارم، بیروت، بیتا  
ابن خلکان، *وفیات الأعیان*، تحقیق احسان عباس، بیروت، دارصادر، ١٣٩٧/٥١٩٧٧ م  
ابن عماد حنبلی، *شذرات الذهب فی أخبار من ذهب*، قاهره، ١٣٥٠ ه  
ابن قتیبه دینوری، *تأویل مختلف الحدیث*، مصر، مطبعة كردستان العلمیة، ١٣٢٦ ه  
ابن المرتضی، *طبقات المعتزله*، بیروت، ١٣٨٠/٥١٩٦١ م  
ابن الندیم، *الفهرست*، قاهره، مطبعة الاستقامة، بیتا  
ابن الندیم، *الفهرست*، ترجمه و تحقیق رضا تجدد، طبع اول، تهران، انتشارات کتابخانه ابن سینا،  
١٣٤٣ ش  
ابوالفرج اصفهانی، *الأغانی*، افست دارالکتب، بیتا  
ابوهلال عسکری، *کامل الصناعتین*، بیجا، بیتا  
البیرنصری، *فلسفة المعتزلة*، مصر، اسکندریه، بیتا  
امین، احمد، *ضحی الإسلام*، چاپ پنجم، مصر، ١٩٨٦ م



- بغدادى، الفرق بين الفرق، قاهره، بيتا
- بلات، شارل، ابراهيم كيلانى، الجاحظ فى البصرة وبغداد و سامراء، دمشق، دارالفكر، بيتا
- جاحظ، عمرو بن بحر، البخلاء، تحقيق طه الحاجرى، قاهره، ١٩٤٨م
- جاحظ، عمرو بن بحر، البيان والتبيين، تحقيق عبدالسلام محمدهارون، قاهره، ١٩٤٨/٥١٣٦٧م
- جاحظ، عمرو بن بحر، التاج، ترجمه محمد خليلى، تهران، ابن سينا، ١٣٤٣ش
- جاحظ، عمرو بن بحر، ثلاثة رسائل فى الذم اخلاق الكتاب، تحقيق فنكل، قاهره، ١٣٣٤هـ
- جاحظ، عمرو بن بحر، الحيوان، ج ١، تحقيق عبدالسلام هارون، مصر، ١٩٤٥/٥١٣٥٨م؛ ج ٤، طبع سوم، بيروت، ١٩٤٩/٥١٣٨٨م
- جاحظ، عمرو بن بحر، رسائل الجاحظ، تحقيق عبدالأمير على مهنا، طبع اول، بيروت، ١٩٨٨م
- جاحظ، عمرو بن بحر، الرسائل الكلامية، تحقيق حسن سندوبى، طبع اول، قاهره، ١٩٣٣/٥١٣٥٢م
- جاحظ، عمرو بن بحر، الرسائل الكلامية، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، طبع اول، بيروت،
- دار الجليل، ١٩٩١/٥١٤١١م
- جاحظ، عمرو بن بحر، الرسائل الكلامية، تحقيق على ابوملحم، طبع اول، بيروت، مكتبة الهلال،
- ١٩٨٧م
- جاحظ، عمرو بن بحر، رساله فى الرد على التصارى، چاپ فنكل
- جاحظ، عمرو بن بحر، مجموع رسائل الجاحظ، تحقيق پاول كراوس، محمد طه الحاجرى، قاهره، مطبعة لجنة التأليف والترجمة والنشر، ١٩٤٣م
- جبر، جميل، الجاحظ فى حياته وادبه و فكره، لبنان، ١٩٤٨م
- جبر، جميل، الجاحظ و مجتمعه عصره، بيروت، بيتا
- خطيب بغدادى، تاريخ بغداد، بيروت، بيتا
- خوانسارى، سيد محمدباقر، روضات الجنات، ج ٥، قم، ١٣٩٢هـ
- ذهبي، سير اعلام النبلاء، ج ١٠، بيروت، دارالفكر،
- ذهبي، سير اعلام النبلاء، ج ٩، قاهره، ٢٠٠٦/٥١٤٢٧م
- ذهبي، العبر فى خبر من عبر، تحقيق صلاح الدين المنجد، كويت، ١٩٦٠م
- ذهبي، ميزان الاعتدال، تحقيق بجاوى، دارالفكر العربى، بيتا
- زرکلى، خيرالدين، الاعلام، طبع سوم، بيروت، ١٩٩٩م
- سمعانى، الأنساب، طبع اول، حيدرآباد دکن، ١٩٦٣/٥١٣٨٣م
- سمعانى، الأنساب، ج ٣، قاهره، مكتبة القدسى، بيتا
- سندوبى، حسن، أدب الجاحظ، طبع اول، قاهره، ١٩٣١/٥١٣٥٠م

شفيق جبرى، الجاحظ، معلّم العقل والأدب، دمشق، ١٩٣٢/٥١٣٥١م  
شيخ مفيد، مجالس در مناظرات، تهران، ١٣٦٢ش  
فاروق اسعد، مع نخلاء الجاحظ، طبع سوّم، بيروت، دارالآفاق الجديدة، ١٩٨٠/٥١٤٠٠م  
قالى، ابوعلى، الأمالى، مصر، افسست بيروت، بيتا  
مرزبانى، ابوعبيدالله محمدبن عمران، نورالقبس المختصر من المقتبس، تحقيق رودلف زلهاميم  
مسعودى، مروّج الذهب، طبع پنجم، بيروت، ١٩٧٣م  
مهنا، عبدالعلى، فوزى عطوى، الجاحظ دائرة المعارف عصره، بيروت، دارالفكر، ١٩٨٨م  
ياقوت حموى، معجم الأدباء، ج ٤، حيدرآباد، ١٣٣٠هـ